موضوع: بررسی مبانی معرفت شناسی در اجتهاد علم کلام

بررسی دیدگاه تعریف پذیری علم

تعریف های حکمای اسلامی

۸. تعریفی است که منسوب به حکمای اسلامی است و با عبارت‌های زیر بیان شده است:

الف. علم، حصول صورت چیزی در عقل است. ب. علم، حصول صورت چیزی نزد عقل است. ج. علم، صورت حاصله از شیء، نزد عقل است. د. علم، حضور صور اشیاء نزد عقل است. ه. علم، حضور صورت شیء نزد عقل است. [[1]](#footnote-1)

این تعریف، علم حضوری را شامل نمی شود و در مورد علم حصولی نیز، ظن مطابق با واقع را شامل می‌شود. بنابراین، نه جامع افراد است و نه مانع اغیار.

9. علم، حضور معلوم نزد عالم است[[2]](#footnote-2).

این تعریف، هم علم حضوری را شامل می‌شود و هم علم حصولی را، ولی مشتمل بر دور است، زیرا معلوم، متعلق علم، و عالم

واجد علم است، بنابراین، علم، به علم تعریف شده است.

۱۰. علم، حضور یا حصول موجود مجرد از ماده است برای موجود مجرد از ماده. [[3]](#footnote-3)

این تعریف، در مورد علم انسان اشکالی ندارد، زیرا هم شامل علم حضوری می‌شود و هم علم حصولی، ولی علم خداوند به موجودات مادی منطبق نیست، زیرا همه موجودات امکانی، اعم از مجرد و مادی، به حکم این که فعل و آفریده خداوند می‌باشند، و به حکم حضور فعل نزد فاعل، نزد خداوند حاضرند، و در نتیجه معلوم خداوند می‌باشند. از باب تمثیل، حضور صفحه عالم مخلوقات نزد خداوند، همانند حضور صفحه ذهن نزد نفس انسان است (صفحة الاعيان عند الله تعالى، كصفحة الاذهان عند انفسنا) و به تصریح قرآن کریم: «ولايعزب عنه مثقال ذرة في السماوات ولا في الارض».[[4]](#footnote-4)

۱۱. علم، صفتی است که موجب می‌شود که موصوفش، متعلق آن را از غیر آن به گونه‌ای تمییز دهد که احتمال نقیض آن داده نشود.[[5]](#footnote-5)

این تعریف، هم علم حضوری را شامل می‌شود و هم علم حصولی را، هم تصورات را و هم تصدیقات را، ولی بر آن این اشکال وارد شده است که علوم عادیه را شامل نمی شود، زیرا احتمال نقیض در آنها وجود دارد، از باب مثال احتمال این که از طریق خارق العاده کوهی که قبلا دیده بودیم به طلا تبدیل شده باشد، وجود دارد. در حالی که علوم عادیه از اقسام علم می‌باشند.[[6]](#footnote-6)

در پاسخ اشکال مزبور میتوان گفت: احتمال نقیض در علوم عاديه به لحاظ امکان ذاتی است، یعنی تبدیل کوه به طلا، اسحاله ذاتی ندارد، ولی در شرایط عادی اطمینان و یقین داریم که واقع نمی شود. و مراد از عدم احتمال نقیض در تعریف، همین معناست استحاله وقوعی و عادی است نه استحاله ذاتی).[[7]](#footnote-7)

۱۲. بهتر است که به جای واژه «تمييز» که در تعریف پیشین به کار رفته بود، واژه «انکشاف» را به کار برده بگوییم: علم، صفتی است که متعلق آن را برای آن کس که دارای این صفت می‌باشد، منکشف و نمایان می‌سازد و لازمه اش این است که از غیر آن متمایز می‌شود. انکشاف، یا عین هویت علم است یا لازمه آن، و در هر دو فرض، تمییز یافتن متعلق علم، متفرع بر انکشاف آن برای عالم است.

برخی از فلاسفه اسلامی، بر این که ویژگی علم کاشفیت است، تأکید و تصریح کرده‌‌اند. صدر المتألهین در این باره گفته است: «ان العلم يستلزم انکشاف المعلوم عند العالم»: علم مستلزم انکشاف معلوم نزد عالم است.[[8]](#footnote-8) وی درباره عالم بدن خداوند به اشیاء گفته است: عالميته تعالى بحيث ينكشف له الاشياء»: عالم بودن خداوند به این معناست که اشیاء برای خداوند منکشف می‌باشند. [[9]](#footnote-9)

علامه طباطبایی، در پاسخ ایده آلیستها که گفته‌‌اند: انسان در مقام ادراک، چیزی غیر از فکر و صورتهای ذهنی ندارد، پس راهی برای اثبات وجود عالم خارج از عالم ذهن وجود ندارد، گفته است: «اگر چه پیوسته علم دستگیر ما می‌شود نه معلوم، ولی پیوسته علم با خاصه كاشفیت خود دستگیر می‌شود نه بی خاصة، وگرنه علم نخواهد بود»[[10]](#footnote-10).

﴿.....﴾ اللهم صل علی محمد و آل محمد

1. شرح المواقف ، ج ۱، ص ۶ة التعريفات، ص۱۱۰؛ شرح الشمسية، ص۳۰؛ حاشیه ملاعبدالله یزدی، ص۱۸؛ رسالة التصور و التصديق، ص۴۶. ؛ المنطق، ص۱۴. [↑](#footnote-ref-1)
2. العلم عبارة عن حضور المعلوم عند العالم. الاسرار الخفية في العلوم العقلية، ص۵۶۱؛ نظرية المعرفة، ص۳۴. [↑](#footnote-ref-2)
3. نهاية الحكمة، مرحله ۱۱، فصل اول؛ بداية الحكمة، مرحله ۱۱، فصل اول. [↑](#footnote-ref-3)
4. سوره سبأ، آیه ۳. [↑](#footnote-ref-4)
5. انه صفة توجب لمحلها تمييز لا يحتمل النقيض. شرح المواقف، ج۱، ص۷۷ - ۷۸. این تعریف از صاحب مواقف است. [↑](#footnote-ref-5)
6. همان، ص ۸۲ [↑](#footnote-ref-6)
7. ان المراد بعدم احتمال النقيض، جزم العقل بان النقيض ليس واقعة في نفس الامر البتة، و ان كان ممكنا في ذاته. شرح المواقف، ج۱، ص۸۳، حاشیه سیالکوتی۔ [↑](#footnote-ref-7)
8. المبدأ و المعاد، ج۱، ص۱۵۵ [↑](#footnote-ref-8)
9. همان، ص۱۵۷ و ۱۹۳. [↑](#footnote-ref-9)
10. اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۱، ص ۳۳. [↑](#footnote-ref-10)